

عدم آمادگی

- رسیدن به نظام دموکراسی مستلزم شناخت و درک مفاهیم آن و نیز نشان دادن ظرفیت و انطباق اجتماعی است. واقعیت این است که ما هنوز فرهنگ دموکراسی را بدرستی نمی‌شناسیم. قدرت سالاری و دین سالاری در طول تاریخ ملت را در تاریکی جهل نگاه داشته. و تا وقتی جهل ما به آگاهی بدل نشود و فرهنگ زورآزمایی به مردمسالاری تغییر نکند به جایی نخواهیم رسید و این اوضاع يك شبه تغییر نخواهد کرد. از میان برداشتن يك رهبر و آوردن رهبري دیگر چاره کار نیست. بارها چهره و لباس استبداد عوض شد و رنگ و بوی آن تغییر کرد. لکن پیشرفتی حاصل نیامد. اوضاع کلی تغییر نکرد. مسائل اجتماعی حل نشد و فساد و بی‌عدالتی همچنان پای برجای بماند. اگر به فرض نظام فعلی هم برود استبدادی دیگر جای آن خواهد گرفت. ای بسا مخوف تر. چرا که هنوز فرهنگ دموکراسی را یاد نگرفته ایم. ابتدا باید جامعه به بلوغ فکری برسد. فرهنگ دموکراسی را بشناسد. برای مردم روشن شود فرهنگ دموکراسی چیست؟ فاکتورهای آن کدام است؟ باید بدانند در نظام دموکراسی همگان دارای حقوقی برابرند و در چارچوب قانون آزادی عمل دارند. باید جامعه ظرفیت و قابلیت آن را پیدا کند که به حقوق دیگران احترام بگذارد. و مشکلات خود را از راه قانون حل و فصل نماید. دموکراسی را کسانی می‌توانند درک و ایجاد کنند که بدانند همه چیز را نمی‌دانند. دموکراسی خواهان می‌دانند برخی از کارها وابسته به تصادف است و همه چیز از پیش معلوم نیست. دموکراسی برای این فرض استوار است که هیچ فرضیه و قانونی مطلق و مقدس نیست. بلکه تصور و تجربه آدمیان است. وقتی تصورات و تجربه‌ها جمع شوند. چیزی نزدیک به حقیقت بدست می‌آید. اما ارزش آن بیش از فرضیه منفرد است.

ایران زندان بزرگی که در آن

تجاوز به همجنس افزایش می‌یابد

گفتگوی میترا شجاعی از دویچه وله با مهرداد درویش پور

معمولا بیش از ۹۰ درصد قربانیان تجاوز را زنان تشکیل می‌دهند. اما فرمانده نیروی انتظامی جمهوری اسلامی اعلام کرده که در سال ۱۳۹۰، ۶۰ درصد قربانیان تجاوز در ایران مرد و اکثر آنها پسران زیر ۱۵ ساله بوده‌اند.

روزنامه شرق به نقل از سردار احمدی مقدم، فرمانده نیروی انتظامی جمهوری اسلامی گزارش کرده در سال ۱۳۹۰، ۹۰۰ پرونده تجاوز ثبت شده است. ۶۰ درصد قربانیان این تجاوزها مردان و بیشتر پسران زیر ۱۵ سال بوده‌اند.

با شنیدن یا خواندن واژه "تجاوز جنسی" چه صحنه‌ای را مجسم می‌کنید؟ زنی با لباس‌های پاره شده و بدنی کبود و چشمانی ملتهب و ناآرام؟ یا پسر نوجوانی که با ناباوری به آنچه بر او رفته نگاه می‌کند؟

معمولا بیش از ۹۰ درصد قربانیان تجاوز را زنان تشکیل می‌دهند. اما فرمانده نیروی انتظامی جمهوری اسلامی اعلام کرده که در سال ۱۳۹۰، ۶۰ درصد قربانیان تجاوز در ایران مرد و اکثر آنها پسران زیر ۱۵ ساله بوده‌اند.

این آمار نشان‌دهنده‌ی چه واقعیتی است؟ آیا ایران تنها کشور جهان است که در آن مردان و پسران نوجوان بیشتر در معرض خطر تجاوز قرار دارند؟ یا این‌که مردانی که مورد تجاوز قرار می‌گیرند شهادت بیشتری برای طرح شکایت دارند؟ آیا زنان به واسطه‌ی نگاه غلط جامعه به قربانی تجاوز، موارد تجاوز را گزارش نمی‌کنند؟

مهرداد درویش‌پور، جامعه‌شناس مقیم سوئد علت این امر را پیش از هرچیز ممنوعیت روابط آزاد بین زن و مرد در ایران می‌داند. او جامعه ایران را به مکان‌هایی مانند زندان یا سربازخانه تشبیه می‌کند که در آن به دلیل عدم وجود رابطه‌های جنسی طبیعی، آمار تجاوز بالا می‌رود.

این جامعه‌شناس می‌گوید: «در جامعه‌ای که معاشرت جنسی آزاد نیست، رویکرد به تجاوز جنسی به پسران جوان بسیار زیاد است. یعنی شبیه آن اتفاقی که در ابعاد دیگری در زندان می‌افتد و مثلاً زندانیان

مرد به زندانیان مرد دیگر تجاوز می‌کنند، چون آن‌جا امکان معاشرت با زن وجود ندارد. در سطح جامعه هم زمانی که هنجارهای جنسی آزادانه و سالمی وجود ندارد، این اتفاق می‌تواند بیافتد که خیلی از مردان به‌ویژه به پسران جوان که آن‌ها را فاقد قدرت می‌بینند روی بیاورند. به این ترتیب، تجاوز جنسی گسترده‌تر به پسران، یکی از پیامدهای ممنوعیت‌های جنسی در کل جامعه و جدایی جنسیتی‌ای است که بین زنان و مردان وجود دارد».

بشنوید: گفت و گو با مهرداد درویش‌پور

جامعه‌ای که متجاوز و قربانی، هر دو را مجازات می‌کند

در کشوری مانند مراکش که مترقی‌ترین قوانین درباره زنان را در میان کشورهای آفریقایی دارد، مرد متجاوز موظف است با زن قربانی ازدواج کند. گویا این نهایت لطفی است که یک جامعه مردسالار می‌تواند به زنی که مورد تجاوز قرار گرفته بکند.

در ایران مجازات متجاوز اعدام است البته با این شرط که چهار مرد شهادت دهند که تجاوز به صورت کامل انجام شده و یا فرد متجاوز چهار بار نزد قاضی به عمل خود اعتراف کند.

اما نگاه جامعه به فرد قربانی از جنس دیگری است. در خانواده‌هایی با ساختار سنتی، زن یا دختر مورد تجاوز قرارگرفته، نشانی از «بی‌آبرویی» است و به همین دلیل قربانی ترجیح می‌دهد حتی در محیط خانواده نیز آنچه را بر او رفته بازگو نکند به همین دلیل از طرح شکایت هم صرف‌نظر می‌کند.

مهرداد درویش‌پور ضمن اشاره به این نکته می‌گوید: «شکایت مثلاً یک نوجوان پسر یا مرد از تجاوز جنسی، یک معنا دارد، ولی زن یا دختر جوانی که برود شکایت کند که مورد تجاوز جنسی قرار گرفته، می‌تواند اساساً آینده‌ی خودش را تیره و تار کند و به اصطلاح امکان پی‌ریزی یک آینده‌ی درخور را از خود سلب می‌کند. بنابراین به خاطر حفظ شرم زنانه، به دلیل نگرانی از این‌که شکایت به نتیجه نرسد، به دلیل نگرانی از واکنش سنگین خود خانواده‌ی دختر، زنانی که مورد تجاوز قرار می‌گیرند، معمولاً کم‌تر شکایت می‌کنند».

مهرداد درویش‌پور می‌گوید در جامعه‌ای که امکان معاشرت با زن وجود ندارد، آمار تجاوز به هم‌جنس بالا می‌رود

وقتی دادگاه و پلیس هم امن نیستند

در بسیاری از گزارش‌های منتشرشده از ایران، نوع برخورد ماموران انتظامی و حتی قضایی با زنی که مورد تجاوز قرار گرفته، یکی دیگر از دلایلی است که زنان را به عدم طرح شکایت ترغیب می‌کند.

نگاهی به سخنان امامان جمعه و برخی مسئولان قضایی و انتظامی بعد از حوادث تجاوزهای گروهی در سال گذشته، شاهدهی است بر این مدعا.

درباره حادثه تجاوز گروهی به میهمانان یک میهمانی در خمینی‌شهر که سال گذشته اتفاق افتاد، رئیس آگاهی اصفهان، به خبرگزاری ایسنا گفت: «اگر در این حادثه خانم‌ها حداقل حجاب را در باغ رعایت کرده بودند، شاید مورد آزار و اذیت قرار نمی‌گرفتند».

امام جمعه خمینی‌شهر نیز از رفتار و پوشش قربانیان این تجاوز گروهی انتقاد کرده و گفته که از میان این ۱۴ نفر که برای پارتی به شهر ما آمده بودند، تنها دو نفر خانواده بوده‌اند. به تاکید موسی سالمی، «آن‌ها که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، آدم‌های علیه‌السلامی نبوده‌اند و با شراب‌خواری و رقاصی یک عده دیگر را تحریک کرده‌اند که باید در جای خودش به این جرایم هم رسیدگی شود».

در حادثه تجاوز گروهی به یک زن در استان گلستان نیز رئیس کل دادگستری استان، مجدداً انگشت اتهام را به سوی قربانیان دراز کرد. او با اشاره به حادثه خمینی‌شهر، گفت: «در بعضی جنایات عامل اصلی خود قربانی است.»

به همین دلایل است که زنان قربانی تجاوز شانس کمتری برای پی‌گیری شکایت خود می‌بینند و از طرح شکایت صرف نظر می‌کنند.

دولت زمینه‌ساز گسترش بزهکاری‌ها

“فرد متجاوز بیمار است” این رویکردی روانشناسانه به پدیده تجاوز است. اما جامعه‌شناسان نظر دیگری دارند. به عقیده‌ی این گروه، جامعه‌ی بیمار است که فرد را به سمت اعمالی مثل تجاوز سوق می‌دهد.

مهرداد درویش‌پور حامی این نظریه است: «من جمله‌ای می‌خواهم بگویم که شاید اندکی یأس‌آلود و شاید غلوآمیز باشد. به یک معنی حتماً غلوآمیز است، ولی گاهی استفاده از یک استعاره می‌تواند یک زنگ خطر را معنا ببخشد. گاهی فکر می‌کنم جامعه‌ی ایران دارد شباهتی پیدا می‌کند به سرنوشت کشتی تایتانیک. جامعه‌ی ایران به ویژه در

سالیان اخیر، می‌شود گفت در همه‌ی زمینه‌ها روند انحطاطی شتاب‌آلودی را طی می‌کند. فقر، بیکاری فزاینده، گسترش بزهکاری، فرار از کشور، شدت‌یابی سرکوب‌ها، دستگیری‌ها و زندان‌ها، افزایش میزان اعدام‌ها در کشور و افزایش بزهکاری در تمام ابعاد گوناگونش و از جمله تجاوزات جنسی، به نظر من، نشانگر این واقعیت است که جامعه‌ی ایران در پی یک نوع سرکوب سیاسی و فطرت سیاسی، نوعی شکوفایی دوران گذشته‌اش را که در آن جنبش اعتراضی سال ۸۸ ایجاد شده بود و خلاقیت‌ها رشد می‌کردند، از دست داده و جای آن شور و خلاقیت و سازندگی را اعتیاد، در خود فرورفتن، مشکلات روانی، بزهکاری، افزایش طلاق‌ها و تجاوزات جنسی گرفته است».

این جامعه‌شناس معتقد است وقتی مردم نتوانند اعتراض خود را نسبت به این بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌ها نشان بدهند، پرخاشگری‌های اجتماعی در قالب بزهکاری و یا تجاوز افزایش پیدا می‌کند.

آقای درویش‌پور نتیجه می‌گیرد که خود مجموعه حاکمیت با ناتوانی در حل این معضلات زمینه‌ساز بروز ناهنجاری‌های اجتماعی می‌شود.

نمایش فیلم تابوی ایرانی، ساخته رضا علامه زاده در پاریس

نمایش فیلم تابوی ایرانی، ساخته رضا علامه زاده، شنبه شب دوم ژوئن ۲۰۱۲ در پاریس



چرا در غرب حامیان تغییرات بنیادین مقبولیت عمومی ندارند ؟

شیدان وثیق



پرسش و پاسخی با نشریه خاک (*) (بخش دوم)

... ما امروزه، همان‌گونه که اشاره کردید، با برآمدن جنبش‌های اعتراضی کما بیش گسترده در برخی از کشورهای غربی رو به رو هستیم. این مبارزات بویژه از سوی جوانان، زحمتکشان، فعالان سندیکایی، اجتماعی و انجمنی و در عین حال بخش‌هایی از آن چه که طبقه متوسط می‌نامند، انجام می‌پذیرند. از سوی آن قشرهای اجتماعی که سخت زیر فشار بی‌عدالتی و سلطه‌ی سیستم حاکم سرمایه‌داری ملی- جهانی قرار گرفته‌اند...

خاک :

شیدان وثیق معتقد است که در جریان انتخابات ریاست جمهوری در فرانسه تغییر سیستم در دستور کار هیچ یک از جریان‌های چپ (حتا تا حدودی جریان‌های چپ رادیکال) قرار نداشت. در این باره نه خود سوسیالیست‌ها و فرانسوا هولاند ادعایی دارند و نه جریان‌های چپ رادیکال فرانسه و جهان باید دچار توهم و تخیل شوند.

به صورتی گذرا در بخش نخست به انتخابات فرانسه پرداخته شد. در بخش دوم علت حاشیه‌ای بودن و عدم حضور نیروهای چپ رادیکال در مرکز سیاست موضوع گفتگوی ما است. در بخش سوم نیز به معضلات حضور چپ در مرکز و متن اصلی سیاست ایران، به مثابه آلترناتیوی برای تغییر پرداخته خواهد شد.

گفته‌اید که بخشی از آرای هولاند نتیجه‌ی تنفر از برنامه های نئولیبرالی و ریاضتکشی سارکوزی بوده است. در ادامه شما دو عامل

را در رابطه با امکان خروج از بحران سرمایه‌داری در فرانسه و اروپا ذکر کرده اید:

یکم: جنبش‌های سیاسی- اجتماعی‌برای‌تغییرات‌بنیادی ضد سیستمی در فرانسه و دیگر کشورهای سرمایه‌داری رشد، تداوم، و گسترش پیدا کنند.

دوم: این که این جنبش‌های سیاسی- اجتماعی قادر به ارائه راه حل‌هایی آلترناتیوی و جایگزینی نه تنها در سطح ملی بلکه منطقه‌ای و جهانی شوند.

آنچه از اخبار شنیده می‌شود حاکی از رشد اعتراضات و رای منفی به ریاضت‌کشی اقتصادی در ایتالیا، آلمان و یونان است.

آیا این تحولات نوید از تغییر می‌دهند؟

اما پرسش اصلی این است که چرا خواست تغییر بنیادین در حاشیه سیاست قرار دارد؟ یا گروه‌های حامی‌چنین‌تغییر مقبولیت عمومی ندارند؟ این مساله ناشی از چیست؟ و در ادامه شما از چه نوع جنبشی و کدام تغییر بنیادین سخن می‌گویید؟

شیدان وثیق:

ما امروزه، همان‌گونه که اشاره کردید، با برآمدن جنبش‌های اعتراضی کمابیش گسترده در برخی از کشورهای غربی رو به رو هستیم. این مبارزات بویژه از سوی جوانان، زحمتکشان، فعالان سندیکایی، اجتماعی و انجمنی و در عین حال بخش‌هایی از آن چه که طبقه‌ی متوسط می‌نامند، انجام می‌پذیرند. از سوی آن قشرهای اجتماعی که سخت زیر فشار بی‌عدالتی و سلطه‌ی سیستم حاکم سرمایه‌داری ملی- جهانی قرار گرفته‌اند. افزون بر جنبش‌هایی که برشمردید، می‌توان از جنبش‌های اسپانیا، جنبش‌های فرانسه، آلمان، ایتالیا، آمریکا و جنبش‌های اعتراضی در چند کشور دیگر نام برد.

این جنبش‌ها اما در صورتی می‌توانند از تغییرات ضد سیستمی در آینده نوید دهند که قادر شوند از خصلت خودانگیزته اعتراضی کنونی‌شان به سوی جنبش‌های خودمختار و متشکل برای تغییر بنیادین تکامل یابند، در استقلال نسبت به احزاب سنتی چپ که حافظ سیستم و در بهترین حالت با ترمیم‌های در آن می‌باشند، قادر شوند مرزها و

محدودیت‌های ملی-کشوری خود را بشکافند و به سوی همبستگی‌ها و همکاری‌های جهانی در مبارزه فرا رویند، در شرایطی که تغییر و تحولات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بیش از پیش در یک کشور و در چهارچوبه‌ی تنگ ملی معمایی و نا مقدور می‌شوند. سرانجام در صورتی که قادر شوند بدیلی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در برابر سیستم جهانی موجود ارائه دهند. یعنی طرحی برای مناسبات اجتماعی از نوع دیگر و برای جهانی دگر در برابر مناسبات سرمایه‌داری کنونی و جهان موجود بریزند. در این راه بغرنج و پرفراز و فرود، ما همچنان در آغاز کار و تجربه قرار داریم. به طوری که از هم اکنون نمی‌توان در باره‌ی نتایج و سرنوشت فرایند این جنبش‌ها، پیش‌بینی و پیش‌گویی چندانی انجام داد.

اما آن چه که می‌توان گفت و تا کنون نیز شاهد آن بوده و هستیم این است که مخالفت و مبارزه با سیستم جهانی حاکم، در سطح ملی در کشورهای مختلف غربی، توأم با یک دوگانگی بوده است. امروزه در غرب، پیکار با سیستم جهانی از دو موضع متضاد و آنتاگونیستی صورت می‌پذیرد. یکی از موضع عقب‌گرا، پوپولیستی و ملی‌گرا یعنی از موضع و خواست بازگشت به نظریه‌ها و برنامه‌های ناسیونالیستی است که در یک کلام به غایت راست و ارتجاعی می‌باشد. موضعی که قادر شده و می‌شود قشرهای وسیعی را حتا از میان جوانان و زحمتکشان به حمایت از خود، حد اقل در انتخابات دموکراتیک، جلب کند. دیگری از موضعی پیشروانه، جهان‌روا و رهایی‌خواه است که با وجود برخورداری از استقبال بخش‌هایی از مردم، جوانان و زحمتکشان، اما همواره تا کنون در اقلیت بوده و می‌باشد. جنبش‌های ضد سیستمی در غرب در حقیقت در برابر دو چالش قرار دارند. یکی مبارزه با برنامه‌ها و ایدئولوژی‌های ناسیونالیستی و واپس‌گرای سرمایه‌داری‌های ملی است که امروزه به نام مخالفت با «جهانی‌شدن» دست به عوام‌فریبی می‌زنند. دیگری معضل طرح بدیلی رهایی‌خواه برای جهانی شدنی از نوع دیگر است.

ملاحظات فوق‌مرا به به پرسش دوم شما سوق در باره‌ی علل ناکامی جنبش‌های ضد سیستمی در جوامع غربی می‌دهد.

علل و ریشه‌های عدم مقبولیت عمومی یا کم مقبولیتی نظریه‌ها و سیاست‌های طرفدار تغییر بنیادین سیستم و یا به قول شما «تغییر بنیادین» را در چه عواملی می‌توان توضیح و یا حداقل مورد تأمل قرار داد؟

من در این جا تنها به طرح پربلماتیکها در سطح نظری میپردازم و از تحلیل مشخص شرایط مشخص هر کشور که در حوزه کاری فعالان اجتماعی آن کشور قرار میگیرد خود داری می‌کنم.

مسایل اجتماعی، به قول مارکس، هنگامی برای انسانها طرح میشوند که شرایط عینی حل آنها فراهم شده باشند. بر این حقیقت البته باید افزود که حتا با وجود شرایط مناسب، جنبشهای سیاسی و اجتماعی میتوانند راهی برای دگرسانی جامعه پیدا نمایند. و این در حالی است که راهکارهای پیشین و کلاسیک یا پاسخگوی وضعیت کنونی نیستند و یا به واقع «این همانی» را در شکلی دیگر تداوم می‌بخشند. بغرنج چپ مارکسی در این دوران ما در همین جاست.

به باور من، در عصری که با جهانی شدن سرمایه‌داری و مناسبات سیاسی و اجتماعی برخاسته از آن، جنبش اجتماعی برای تغییر نیز خصلتی جهانی پیدا می‌کند، مبارزات ضد سیستمی با سه بغرنج اصلی روبه‌رو می‌باشند.

1- بغرنج نخستین، مسالهی هدف یا غایت آرمانی مبارزه برای تغییر است که امروزه نامعلوم یا ناپدید شده است. در واقع ما با فقدان افق که با مساله‌انگیز رهایی Emancipation پیوندی ناگسستنی دارد روبه‌رو هستیم و این در زمانی است که از یک سو ایدئولوژی‌های آرمان‌گرای سابق در بوتهی عمل و آزمایش نسخ شده‌اند و از سوی دیگر آرمان‌زدگی یا بی‌آرمانی چون «ارزشهای» نوین تبلیغ و ترویج می‌شوند.

ایدهی آرمانی نمیتواند تکرار آن بینش و سیستمی باشد که در سدهی بیستم، به نام سوسیالیسم و کمونیسم، مناسبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسارت‌بار موجود را به شکلی دیگر و بسا شدیدتر پایدار و تداوم بخشیدند. پس به تقریب باید از آغاز شروع کرد. اگر افق یا ایدهی آرمانی و ایجابی پرتو افکن راه مبارزات جاریست، پس عمل سیاسی روزمره و کنونی نمیتواند جهت مخالف راهی رود که جامعه را از هدف دور تر می‌سازد. شکست شکست‌ناپذیر در این بود که میان آرمان‌شهری و عمل روزمره‌اش شکافی ژرف فاصله افتاد. بدین سان که به نام لغو مالکیت، مالکیت (دولتی) را به مراتب قوی‌تر کردند، به نام تخریب ماشین دولتی، دولت را به مراتب قدرقدرت‌تر کردند و به نام حکومت کارگران، دیکتاتوری حزبی و سلطه‌ی بوروکراتیک و پلیسی بر آنان و تمامیت جامعه را به مراتب شدیدتر برقرار کردند.

2- دومین بفرنج، مساله راه حل برای بهبود شرایط زندگی و معیشت انسان‌ها یعنی در یک کلام مشکل تحقق بخشیدن به بهزیستی، برابری و عدالت اجتماعی در جوامع امروزی است. عمل کردن در جهت این خواسته‌ها امروزه با نفي مناسبات سرمایه‌داری در بعدی جهانی و با فرا روی از نظم کنونی حاکم جهانی رابطه‌ای تنگاتنگ پیدا کرده است.

راه‌کارهای اجتماعی در جهت بهروزی و بهزیستی انسان‌ها امروزه بیش از پیش در همه کشورهای جهان وابسته به خروج یا گسست از مناسبات سرمایه‌داری در اشکال و درجات مشخص، مختلف و ویژه آن شده‌اند. این در حالی است که راه‌حل‌های تاکنونی به اصطلاح ضد (یا غیر) سرمایه‌داری از نوع تمرکز مالکیت و اقتصاد در دست دولتِ فعال‌مایشا و بوروکراتیک و یا اصلاحات رفرمیستی یا سوسیال دموکراتیک توسط «دولت رفاه» در چهارچوب حفظ مناسبات بازار و سرمایه، در هر جا که تجربه شده‌اند - چه در غرب و چه در شرق - طی یکصد سال گذشته نشان داده‌اند که نه عدالت اجتماعی واقعی می‌آورند و نه برابری و بهزیستی را برای همگان تضمین می‌کنند. امروزه مساله‌انگیز تصاحب جمعی امور تولید، توزیع و نیروهای مولده و مدیریت و کنترل جمعی و دموکراتیک آن‌ها که نه دولتی باشد و نه خصوصی همواره چون معما و بفرنجی پیچیده بدون پاسخ باقی مانده است.

امروزه با جهانی شدن امور دنیوی یعنی در شرایط وجود پیوندها و وابستگی‌ها میان کشورها در همه زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی... خروج از مناسبات سرمایه‌داری یا از مناسبات اقتصادی حاکم در یک کشور، **مستقل و منفک** از دیگر کشورها در منطقه، قاره و حتا سراسر گیتی، بیش از پیش غیرعملی شده است. نه تنها ساختمان جامعه‌ی نوین و مناسبات نوین دیگر نمی‌تواند در محدوده‌ی یک کشور انجام پذیرد، این را حتا مارکس صد و پنجاه سال پیش مشاهده کرده بود، بلکه همه‌ی شواهد نشان می‌دهند که حتا رفرم و اصلاحات نیز در چهارچوب‌های محلی و کشوری بیش از پیش بدون همراهی و هم‌سویی دیگر کشورها و مناطق دنیا ناممکن می‌شوند. واقعیتِ انکارناپذیر جهانی شدن امور زمانه‌ی ما امر جست و جوی راه‌کارهای مشخص برای تغییر وضع موجود در یک کشور را امروزه هر چه بیشتر پیچیده و نامعلوم کرده است.

3- سومین مساله‌ی حل نشده، بحران فاعل (sujet) جمعی (collectif) و انقلابی و فقدان شکل‌های نوین خود- سازماندهی او است. از یکسو، شکل‌گیری و برآمدن فاعل جمعی آگاه به ضرورت‌های جامعه که باید برانگیزنده‌ی فرایند دگرسازی اجتماعی باشد تاخیر می‌کند و

برنمی‌خیزد و از سوی دیگر شکل‌های کلاسیک و سنتی حزب و تشکل کارایی و اعتبار خود را به عنوان سازماندهان دگرگشتی اجتماعی از دست داده‌اند و این در زمانی است که اشکال نوین خود-[] سازماندهی جمعی به صورتی پایدار برنمی‌آیند.

سلطه‌ی همه جانبه‌ی سرمایه بر «کلیت جامعه» در همه‌ی ابعاد زندگی فردی، خصوصی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی... نه فقط بر طبقه‌ی کارگر و نه فقط در مکان تولید بلکه بر جمع بسیارگونه multitude و در مکان‌های گوناگون، می‌تواند (ولی مسلم نیست) شرایط خودآگاهی، خود-سازماندهی جمعی و مبارزه برای رهایی را در میان قشرهای وسیع اجتماعی به وجود آورد. خودآگاهی ضدسرمایه‌داری و رهایی‌خواهانه و خود-[] سازماندهی اجتماعی می‌توانند (ولی مسلم نیست) حاصل مبارزاتی شوند که در بستر آنها راه‌کارها و پروژه‌های نفی ارزش‌های حاکم مطرح شوند. یعنی نفی ارزش‌های سرمایه‌دارانه که به طور اساسی مبتنی بر سلطه‌ی سود و ارزش‌[] (مبادله) و قوانین بازار بر انسان و هستی او است. در این مبارزات، قشرهایی مختلف (و نه تنها کارگران) در جبهه‌هایی مختلف (و نه تنها در میدان تولید) با نظم و ارزش‌های حاکم درافتاده و درگیر می‌شوند. مردمانی که تحت ستم، انقیاد و ازخودبیگانگی نظام سرمایه‌داری قرار می‌گیرند.

با این همه اما امروزه شاهد آنیم که چنین امری اتفاق نیافتاده و نمی‌افتد. آن فاعل جمعی، انقلابی و دگرگون‌ساز که می‌بایست برانگیزنده‌ی فرایند دگرسانی اجتماعی شود، تنها به صورت لحظه‌ای و ناپایدار - و نه مستمر و پایدار - با برآمدن رخداد‌های بزرگ اجتماعی، شکل می‌گیرد. از یکسو، سیستم موجود قشرهای وسیع اجتماعی در سطح ملی و جهانی را وارد میدان مبارزه‌ی ضدسیستمی می‌کند اما از سوی دیگر فاعل جمعی سیستم‌براننداز سر بر نمی‌آورد. بر نیروهای فعال اجتماعی است که علل مختلف و از حمله جامعه‌شناسانه و اجتماعی چنین کسری یا فقدان را در هر جا به طور مشخص بررسی و ریشه‌یابی کنند.

از سوی دیگر، شکل‌های تاریخی و سنتی سازماندهی‌های شناخته شده که در سده‌ی بیستم در نمونه‌ی حزب، جبهه... به صورت نهادینه شده برای رهبری، متحد کردن، تصرف قدرت سیاسی و حفظ آن عمل می‌کردند و همچنان نیز می‌کنند، اکنون در بحرانی سخت به سر می‌برند. اینان مردم وسیعی را نمی‌توانند جلب و متشکل کنند مگر به صورت‌های پوپولیستی، ناسیونالیستی و ایدئولوژیکی از جمله در شکل دینی. در مساله‌ی شکل سازماندهی جمعی، شاخص مشترک جنبش‌های اجتماعی

رهايي خواهانه‌ي کنوني در همه جا نافي شکلهاي تاکنوني، سنتي و کلاسيک فعاليت سياسي، حزبي حتا به صورت يه اصطلاح «شورايي» است.

امروزه با نقد و رد شکلها و شيوههاي کهنه‌ي فعاليت سياسي و سازماني، جنبشهاي احتماعي در همه جا در جست و جوي کشف شکلهاي نويني از مشارکت و خود- سازماندهي‌اند. همهي آنها نيز در برابر چالشهاي جديد و سخت قرار دارند.

درپايان اين گفت و گو، فکر کنم تا حدودي، در اصلي ترين خطوط، به اين پرسش آخري شما در اين بخش نيز پاسخ داده باشم:
ازچه نوع جنبشي و کدام تغيير بنيادين سخن ميگويم؟

آن تغيير بنيادين و آن جنبشي که نرجمان و حامل چنين تغييری در دوران ما است، چه مي‌تواند باشد؟ ميدانهاي مداخله‌گري به سوي چنين هدف ايجابي کدام‌ها هستند؟ «رهايي» يا «رهايش» Emancipation مناسب‌ترين مفهوم براي تبين چنين هدف و افقي به نظر ميرسد. اين مفهوم را بايد در گستره‌هاي مبارزاتي و مداخله‌گرياش تعريف و تبين کرد. در مبارزه براي برچيدن بساط مالکيت و سرمايه. در مبارزه براي محو دولت و «سياست» واقعاً موجود که نام ديگر «حکومت کردن و تحت حاکميت قرار گرفتن» (آرنت) است. در مبارزه جهت برابري و عدالت اجتماعي. در مبارزه‌ي مردمان براي تصاحب مستقيم و بي واسطه (بدون نمايندگي) امور خود توسط خود، به دست خود و براي خود. در مبارزه براي تغيير جامعه و جهان بدون تصرف قدرت سياسي و حتا در مبارزه براي نفي و نسخ آن. در مبارزه براي تکامل آزادانه‌ي هر فرد چون شرط آزادانه‌ي همگان در مشارکت با هم...

تلاش در جهت هدف آرماني که راهنماي مبارزه براي دگرساني اجتماعي است، که در حقيقت رهايي از سه سلطه‌ي مالکيت، سرمايه و دولت است، تنها نظري (تئوريک) نبوده بلکه عملي (پراتيک) نيز هست، يعني همراه با مداخله‌گري در مبارزات سياسي و اجتماعي روزمره انجام مي‌پذيرد. در اين راه ما هم به رويکردي فلسفي نياز داريم و هم به آزمودن شکلها و شيوههاي جديد مبارزه در عمل.

(*) آدرس سايت نشريه خاک : <http://khakpress.com>

مه ۲۰۱۲ - ارديبهشت ۱۳۹۱

cvassigh@wanadoo.fr

توده ای ها و اکثریت ای ها این جا جمع شدند که جمهوری خواهان واقعی رو هم خراب کنند.

در جستجوی کدام آینده برای میهنمان ایران ؟

کلامی دارم با طرفداران جمهوری خواهی و آن اینکه اگر در جستجوی **✘** آینده بهتری برای میهنمان ایران با مخاطرات کمتر و با ثبات بیشتر هستیم، باید به طور منطقی و واقع بینانه با مسئله پادشاهی برخورد کنیم. متأسفانه در طیف جمهوری خواهان کسان زیادی را نمی شناسم که از مسئله پادشاهی در ایران امروز ابراز نگرانی کنند زیرا آن دفتر را بسته میدانند! عده ای از جمهوری خواهان در عطش بر زمین زدن جمهوری اسلامی گزینه « تعیین نوع رژیم، بعد از سرنگونی آن توسط رأی مردم » را پذیرفته اند...

به دنبال انتشار بخش یکم مقاله جبهه جمهوری خواهان مستقل و آزادی خواه ایران **نقش آقای رضا پهلوی در تحول سیاسی ایران [1]** طبیعتاً پیشنهادی که در این نوشته ارائه گردید نمیتوانست بدون عکس العمل باشد. دنباله بخش یکم که شامل تبادل نظر با خوانندگان است به نظر هم میهنان گرامی میرسد.

عکس‌العمل‌هایی از سوی خوانندگان گرامی صورت گرفت و دوست ارجمندم آقای دکتر اسماعیل نوری علا که جمهوری‌خواه است و در جمهوری‌خواهی ایشان هیچ تردیدی ندارم و همواره شاهد تلاش‌های خستگی‌ناپذیرشان، چه در زمینه طرح مباحث اجتماعی و سیاسی و چه در زمینه ایجاد همبستگی ملی اپوزیسیون بوده‌ام، در مقاله‌ای در سایت سکولاریسم نو تحت عنوان «**حاکمیت ملت و معمای نوع حکومت [ii]**» نوشته‌ام با حسن نیت مورد نقادی قرار دادند. پس از انتشار این مقاله آقای علیرضا پرچی زاده یکی از جمهوری‌خواهان مستقل و آزادی‌خواه و ایران‌دوست جوان در مقاله‌ای تحت عنوان «**پادشاهی، بالذات ناقض حقوق بشر است [iii]**» از دیدگاه منشور جهانی حقوق بشر نقدی بر نوشته آقای نوری علا نوشتند که در سایت‌های مختلف انتشار یافت. به دنبال آن آقای کوشان م در مقاله‌ای تحت عنوان «**فرض غیردموکراتیک بودن پادشاهی ناشی از ندانستن است**» با مقاله آقای علیرضا پرچی زاده برخورد کردند.

عکس‌العمل‌های گوناگون به چنین مسئله مهمی بایستی مورد تبادل نظر قرار گیرد، زیرا که شرایط ایران به ویژه وضعیت اپوزیسیون به اندازه‌ای پیچیده و مشکل است که هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که راه حل قطعی و نهایی را ارائه می‌دهد. ملاک اصلی را باید بر این گذارد که از برخورد نظرات مختلف، موافق و مخالف، شاید بتوان به یک راه حل منطقی و مناسب دست یافت. بنابراین نه تنها اظهار نظر خوانندگان را مفید میدانم و از آنها استقبال می‌کنم، بلکه از تندی و تیزی برخی انتقادات نگرانی به خود راه نداده و مجموعه آن را به هر لهجه و زبانی که باشد انعکاس دهنده ماهیت و میزان غنای فرهنگ سیاسی جامعه‌ای می‌پندارم که من هم عضوی از اعضای آن بشمار می‌آیم.

در قسمت نخست این نوشتار بعد از مقدمه‌ای کوتاه، کوشش می‌کنم به برخی از سؤالات خوانندگان پاسخ بدهم. برای اینکه از طولانی شدن این نوشته پیشگیری شود نسبت به نظرات مثبت در مورد مقاله «**نقش آقای رضا پهلوی در تحول سیاسی ایران [iv]**» برخوردی نمی‌کنم و تنها به انتقادات و نظرات سؤال برانگیز و قابل بررسی در راستای جستجوی راه حلی برای آینده می‌پردازم.

مثل بسیاری از هموطنان، من آقای رضا پهلوی را هرگز ندیده‌ام. اما به مانند یک فعال سیاسی کارهای سیاسی او را تا جایی که وقت و امکاناتم اجازه می‌دادند دنبال کرده‌ام. همان‌طوری‌که در بخش اول این مقاله بیان گردید فعالیت‌های سیاسی او را از نظر کیفیت و کمیت کافی ارزیابی نمی‌کنم به همین دلیل برخلاف بسیاری جایگاه رهبری

جنبش اپوزیسیون را برای او قائل نیستم اما متأسفانه در سیاست محل خالی را کسی اشغال می‌کند. از سوی دیگر، با بی‌انصافی او را کنار نمی‌زنم. معتقدم که در یک حرکت وسیع ملی علیه جمهوری اسلامی، هر کسی به اندازه تمایل و مشارکتش در جنبش ضد استبدادی حاکم، بایستی در نهاد مدیریت نقش داشته باشد و مسئولیت قبول کند. ایشان را دشمن خود نمی‌پندارم، آنچه می‌گویم به نیت منافع ملت ایران است زیرا که همواره خدمتگزاری به مردم در سر لوحه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی من قرار داشته است.

طبیعتاً طرفداران آقای رضا پهلوی را بخش‌هایی از اقشار مختلف جامعه ما تشکیل می‌دهند که همه آن‌ها از پادشاهی یک درک مشخصی ندارند. شنیده و خوانده‌ام که در میان آنان انسان‌های دموکرات و طرفدار آزادی وجود دارند که معتقدند نظام پادشاهی بهترین راه حل برای میهن ما می‌باشد. شخصاً به نظرات آنان احترام می‌گذارم و اگر لازم باشد از آزادی اندیشه و بیانشان با تمام قدرت دفاع خواهم کرد. کما اینکه این کار را در گذشته در پاریس به عنوان فعال حقوق بشر و به هنگامی که بسیاری از افرادی که در این سال‌های اخیر طرفدار دموکراسی شده‌اند و آن روزها جلوی آزادی بیان را می‌گرفتند و به چوب و چماق متوسل می‌شدند انجام داده‌ام. همین‌طور، غالباً نوشته‌هایی را از سوی طرفداران پادشاهی دریافت می‌کنم و بنابر تصادف، گاهی برنامه‌های تلویزیونی طرفداران پادشاهی را مشاهده کرده‌ام که از نظر من سخت بی‌محتوا و بسیار سطح پایین و پر از سخنان نادرست است. مکتوباتی نیز از افراد منتسب به پادشاهی خوانده‌ام و شیوه‌هایی را که مورخین مدافع سلطنت پهلوی به کار می‌گیرند، که غالباً مملو از تحریف واقعیت‌های تاریخی هستند، مطالعه کرده‌ام. مجموعه این‌ها چندان مورد اعتمادی از نظام پادشاهی آینده به جای نمی‌گذارد. اما علیرغم همه این واقعیت‌ها طرفداران پادشاهی طیفی هستند که وجود دارند و باید محترم شمرده شوند. این احترام به آن اندیشه، بدین مفهوم نیست که نباید مخاطرات نظام پادشاهی در آینده ایران را به بحث و مجادله و انتقاد نگذاشت.

کلامی دارم با طرفداران جمهوری‌خواهی و آن اینکه اگر در جستجوی آینده بهتری برای میهنمان ایران با مخاطرات کمتر و با ثبات بیشتر هستیم، باید به طور منطقی و واقع‌بینانه با مسئله پادشاهی برخورد کنیم. متأسفانه در طیف جمهوری‌خواهان کسان زیادی را نمی‌شناسم که از مسئله پادشاهی در ایران امروز ابراز نگرانی کنند زیرا آن دفتر

قرار دهید. دوم آنکه معتقدم هر تغییری در ایران بایستی غیروابسته به نیروهای خارجی باشد، وقتی آقای رضا پهلوی با ظهور جنبش سبز، به سرکردگی آقایان میر حسین موسوی و مهدی کروبی، حلقه سبز به مچ دست می‌افکند و این روزها از اسرائیل تقاضای کمک می‌کند راستش را بخواهید نسبت به آن ائتلاف فراگیری که افرادی چون او در آن فعال باشند هیچ اعتمادی نمی‌کنم. این به مفهوم «تخطئه کردن» تلاش‌های شما نیست و مطمئن باشید که اگر اپوزیسیون، مستقل از وابستگی به نیروهای خارجی عمل کند اعتماد امثال من و مردم ایران را به همراه خواهد داشت. دیگر اینکه متأسفانه شما هم مثل بسیاری خط و نشان می‌کشید که اگر دست همکاری به سوی شما دراز نکنیم «رژیم اسلامی، یک کره شمالی دوم بشود، با بمب اتمی در دست، و زنجیر اسارتی طولانی بر گردن هموطنان من و تو» این ترسانیدن‌ها به سود دموکراسی نیست. بجای ترسانیدن مخاطب خود از وضعیت بدترنسبت به امر درست بودن نظر خود استدلال کنید تا به روند دموکراسی کمک شود.

پرسش دو:

تیترا مقاله جبههء جمهوریخواهان مستقل و آزادیخواه ایران فرهنگ قاسمی

نام: کوشان م [Xi] نظر: از خواندن این همه تمامیت خواهی و داشتن ذات دیکتاتور تنم برای فردای ایران می‌لرزد.

می‌فرمایند: "تنها همراهی شفاف آقای رضا پهلوی با جمهوریخواهان و دفاع او از جمهوریت می‌تواند یکی از شکاف‌های موجود بین اپوزیسیون را از بین ببرد."

دفاع او از جمهوریت؟؟ آنوقت حق طرفداران پادشاهی پارلمانی چه میشود؟ اصلاً گیریم که ایشان مخالف نوع نظام جمهوری است و معایبش را مثل حقیر بزرگ میدانند حال تکلیف چیست؟

پس ثابت شد تفکر شما با نوع تفکر خمینی می‌میزند تنها فرقی در این است شما در قدرت نیستید وگرنه از نظر شما اتحاد بر اصل همه مثل من فکر کنند استوار است

دور باد این نوع آزادی اندیشه در ایران و اگر اینگونه می‌خواهید با دیگران اتحاد کنید امیدوارم $21=7*3$ سال این اتحاد حادث نگردد.

پاسخ:

در واقع پاسخ من هم پاسخ به نظر ایشان است که بنده آن را توسط سایت نیوسکولاریسم دریافت کردم و هم پاسخ به نوشته ایشان است تحت عنوان «فرض غیر دموکراتیک بودن پادشاهی ناشی از ندانستن است» [xii] در سایت رادیو کوچه انتشار یافته است. اگرچه در این نوشتار مخاطب من یک فرد است راستش را بخواهید این پاسخ به همه کسانی است که مانند ایشان فکر می‌کنند.

خواننده وقتی تیترا مقاله آقای کوشان را می‌خواند احساس می‌کند که در این مقاله دانستنی‌های فراوان باید وجود داشته باشد. اما وقتی مقاله را می‌خوانید چیز تازه‌ای در آن یافت نمی‌شود به غیر از تکرار مکررات و طرح مسائل عادی مرسوم در دفاع از رژیم پادشاهی به اضافه چاشنی‌هایی از تحقیر نوشته‌های دیگران. نوشته‌ای که متأسفانه در آن یک برنامه‌ریزی نوشتار منطقی، {پلان} یافت نمی‌شود. چنین می‌توان نتیجه گرفت که این نوشته به طور عجولانه براساس احساسات ... قلمی شده است. در این پاسخ کوشش بر این است به موضوعات مطرح شده که به شکل پراکنده در اینجا یا آنجا نوشته آقای کوشان م آمده است برخورد شود.

آقای کوشان م اظهار می‌دارند که: «اول باید توضیح داده شود چه نوع پادشاهی؟! پادشاهی تک نفره سلطنتی یا پادشاهی پارلمانی؟ اگر منظور اولی باشد خوب مشخص است که ناقض حقوق بشر است و نیاز به توضیح ندارد. اگر منظور دومی باشد مساوی این عبارت است که دموکرات ترین دموکراسی جهان از نروژ و سوئد گرفته تا انگلیس و ژاپن، همه غرق در نقض حقوق بشر هستند و خودشان نمی‌فهمند و سازمان‌هایی نیز که اینان را در صدر دموکرات ترین کشورهای جهان قرار داده اند»

نویسنده مقاله «فرض غیر دموکراتیک بودن پادشاهی ناشی از ندانستن است» همین‌طور اظهار می‌دارد که:

«در جمهوری‌های ریاستی، یک نفر می‌تواند با پشتوانه‌های مختلف مثل پوپولیسیم تا لایسیم تا شانتاز"یسم" به قدرت برسد و هیچ نهادی به سادگی قادر نیست به چلنج با آن برخیزد. استیضاح البته که وجود دارد ولی نشان داده بعلت قدرت مطلق مقام رئیس‌جمهور، کارآمدی نداشته است. در عوض در نظام پارلمانی، پارلمان منتخب ملت شاهد و ناظر بر قدم به قدم اقدامات دولت است که این نمودش یکی دادن امکان تعویض راس دولت به پارلمان می‌باشد. یعنی راس دولت نمی‌تواند دو دستی این مقام را چسبیده که در برخی شرایط سیاه ترین دیکتاتوری‌ها را بزاید. در دوره قبل پارلمان ژاپن در یک دوره

چهار نفر نخست وزیر عوض شد بدون اینکه اسیبی به روند اداره کشور وارد آید. آیا این فرض در مورد یک نظام جمهوری ریاستی می تواند دیده شود؟» یکی از تحولات ارزنده‌ای جامعه ما این است که بسیاری از افراد و سازمان‌های سیاسی مدافع حقوق بشر شده‌اند از آن جمله طرفداران نظام پادشاهی پارلمانی به منشور جهانی حقوق بشر پای می‌فشارند. اما تناقضی مشاهده می‌شود و آن این است که هر کس تعریف خود را از مفاهیم تشکیل دهنده این منشور جهان شمولی ارائه می‌دهد و بر آن‌ها پافشاری می‌کنند و اظهار می‌دارد که آن دیگری مثلاً از حاکمیت ملت، رأی مردم ... ادراک درستی ندارد و این ادراک من است و باید آنرا قبول کرد.

وجوه مشترک:

با توجه به این پاراگراف خوب است ابتدا ببینیم نقاط اشتراک و افتراق ما در کجاست؟ همه کسانی که طرفدار آزادی و دموکراسی هستند و برای منشور جهانی حقوق بشر؛ (البته بدون اینکه در شاخه آن بخش از طرفداران حقوق بشر قرار بگیرد که خواستار نسیت آن و تجدید نظر در تعاریف و مفاهیم آن باشند، یعنی بخواهند مفاهیم آن را در شرایط هر جامعه تغییر دهند، به عبارت دیگر منشور جهانی حقوق بشر را جهان‌شمول می‌دانند) نظام سلطنتی یا نظام جمهوری دیکتاتوری و استبدادی را نمی‌خواهند بلکه هر کدام ایده‌ال خود را از این نظام‌ها طلب و کوشش می‌کنند آن را با توجه به موازین دموکراسی خواهی و حقوق بشر جهان‌شمول تبیین کنند. طبیعتاً اینان چون مراتب بالا را قبول دارند نمی‌توانند حاکمیت صندوق رأی را زیر سؤال ببرند. پس هر نوع جدل در این زمینه که ما یا شما صندوق رأی را قبول نداریم از منطبق به دور است. شما می‌گویید نظام پادشاهی پارلمانی، بنده و امثال من می‌گوئیم نظام جمهوری مبتنی بر دموکراسی آزادی و استقلال. ما جمهوری اسلامی و هر نوع جمهوری یا نظام پادشاهی استبدادی و دیکتاتوری را نمی‌خواهیم و شما سلطنت مطلقه را نمی‌خواهید. فکر می‌کنم که این‌ها وجوه مشترک ما باشند.

اما وجوه افتراق ما در اینست که شما ابراز می‌کنید:

۱ - «اگر ملتی به ایجاد یک نهاد ملی (و نه سیاسی که باید به این مورد به غایت دقت شود) که بر پایه نسب و خون و بر اصل سنتی تاریخی و ملی شکل می‌گیرد رأی اعتماد دهد، پرسش اینجاست: "کجای این مورد بر خلاف حقوق همان بشری است که به آن رأی داده اند؟" فراموش نشود نهاد پادشاهی نهادی ملی و اجتماعی - تاریخی است و نه

شما می‌خواهید یک نهاد ملی ایجاد کنید. سؤال من این است ضرورت‌های وجودی این نهاد ملی و عملکرد هایش و وظایفش در چیست ؟ اگر این نهاد ملی بر پایه نسب و خون است باید بگویید کدام نسب ؟ کدام خون ؟ از همه مهم‌تر باید استدلال کنید چرا خون ؟ آیا نهادی که براساس نسب یعنی حکومت خانوادگی یا الیگارش‌ی و خون یعنی برتری نژادی مستقر شده باشد با مبانی حقوق بشر سازش و توازن و تعادل دارد ؟ آیا برآستی این انتخاب در ماهیت خود در ضدیت با منشور جهانی حقوق بشر و مهم‌ترین اصل آن یعنی برابری انسان‌ها نیست ؟

در باره رفراندوم :

جامعه ما یک بار به جای جمهوری، جمهوری اسلامی که در آن واژه اسلامی در تناقض و ضدیت با حقوق انسانی است را به رفراندوم گذاشت مردم هم پای صندوق‌های رأی رفتند و به آن رأی دادند و روشنفکران هرچه مقاومت کردند نتیجه‌ای نگرفتند و قدرتمداران از آن رفراندوم صاحب قدرت اسلامی شدند و تسمه از گرده ملت کشیدند .

همه این‌ها بدان جهت است که :

- در انتخاب موضوع رفراندوم تقلب شد .
- مردم در شرایط هیجانی بعد از انقلابات مورد آلت دست قرار گرفتند و دست‌کاری شدند .
- نهادهای اجتماعی و سیاسی در اثر تلاطم انقلابی هنوز هویت خود را به دست نیاورده بودند و در تناقض عمل می‌کردند و توازن و تعادل لازم در آن‌ها شکل نگرفته بود .
- جامعه در شرایط صلح اجتماعی که لازمه تصمیم‌گیری عقلایی است نبود .

نتایجش این شد که امروز من و شما نوعی همه حقوق و آزادی‌های خود را از دست داده‌ایم و بیش از سی سال است که برای به دست آوردنشان مبارزه می‌کنیم و راه به جایی نبرده ایم . آیا بهتر این نیست که نسبت به نهاد خون و نسبت و سنت که در تضاد بزرگ با حقوق انسانی است بیشتر اندیشه کنید. شاید آنگاه به کنه پیشنهاد من به آقای رضای پهلوی بذل توجه بیشتری بفرمایید .

از این گذشته در مورد پیش شرط‌های رفرا ندوم صحبت بسیار است و در این مقال نمی‌گنجد. صرف‌نظر از اینکه من شخصاً با رفرا ندوم فقط در شرایط صلح اجتماعی و تضمین فعالیت آزاد تمام نهادهای دموکراتیک و مستقل در جامعه موافقم. بعید است این رفرا ندومی که شما مطالبه می‌کنید در شرایط هیجانی انجام نگیرد .

یک بام و دو هوا :

افتراق دیگر ما اینست که شما استفاده از صندوق رأی را اختصاصی می‌کنید و نظام جمهوری را قبول ندارید زیرا می‌فرمایید :

«اگر قرار بر این باشد این نهاد با رأی مردم هر چند سال یکبار شکل بگیرد خب طبعاً نهادی سیاسی خواهد شد مثل ریاست جمهوری در جمهوری‌های پارلمانی که نهادی سیاسی و بر اساس پیروزی رأی اکثریت بر اقلیت است. اصولاً پروسه صندوق رأی یک پروسه سیاسی است. یعنی انتخابی سیاسی است چرا؟ چون اقلیتی باید چهار سال صبر کنند تا بتوانند به پیروزی سیاسی دیگری برسند و این فی ذاته یعنی چلنجی سیاسی. پس محال است این نهاد را فرا سیاسی بدانیم. پس براستی کاربرد ریاست جمهور در نظامات پارلمانی چیست؟ جز مصرف شدن هزینه ای بیهوده برای اداره آن که بر دوش ملت است.»

فکر نمی‌کنید تضادی در نوشته شما مشاهده می‌شود و آن اینست که می‌گوئید : اصولاً پروسه صندوق رأی یک پروسه سیاسی است. یعنی انتخابی سیاسی است. اگر صندوق رأی یک پروسه سیاسی است پس چرا آن را در انتخاب نظام پادشاهی پارلمانی به کار می‌برید ؟ آیا تغییر نظام از جمهوری به پادشاهی یک اقدام سیاسی نیست ؟

باز می‌گویید که : «پس براستی کاربرد ریاست جمهور در نظامات پارلمانی چیست؟ جز مصرف شدن هزینه ای بیهوده برای اداره آن که بر دوش ملت است » شما با این سخن اصل انتخابات را نفی می‌کنید اگر پادشاه پارلمانی شما بر تخت نشست دیگر انتخاباتی وجود نخواهد داشت . اگر اشتباه فهمیده باشم لطفاً من را اصلاح کنید. اما اگر حرف شما درست باشد انتخابات از بین می‌رود و انتصابات جای آن را می‌گیرد پس شما در جستجوی آینده ای هستید، همچون سلطنت استبدادی یا نظام ولایت فقیه که با استصواب به انتخابات پوشش می‌دهد . راستش را بخواهید آقای عزیز امیدوارم که در فهم مسئله عنوان شده توسط شما اشتباه کرده باشم .

سه نکته :

1- هزینه تشریفات :

اما در مورد «مصرف شدن هزینه ای بیهوده برای اداره آن که بر دوش ملت است» آیا هرگز فکر کرده‌اید در کشورهای ایده‌آل شما چون نروژ و بریتانیای کبیر و هلند، هزینه دربار و تشریفات و قصرهای گوناگون و نگهداری آنها که به پادشاه و خاندان سلطنتی تعلق دارند از جیب چه کسی تأمین می‌شود و این مخارج در ممالکی مثل میهن ما ایران چه ابعادی پیدا خواهند کرد ؟

2- اتحاد سلطنت و مذهب :

حتماً آگاه هستید که در جامعه ما همواره اتحادی میان دین و پادشاهی وجود داشته است. با بازگشت پادشاهی به ایران این خطر قابل پیش‌بینی است. اگر چنین اتحادی میان سلطنت و مذهب به وجود آید، طرفداران جدایی دولت و دین مجبور خواهند شد فاتحه سکولاریسم را بخوانند. آیا به این خطر اندیشیده‌اید ؟

3- جمهوری و نه جمهوری اسلامی

بہتر است از تعصب پرهیز کرده و به مسئله نظام جمهوری و پادشاهی با وجدانی بیدار برخورد کنیم. در جامعه ما به شهادت تاریخ نه نظام پادشاهی موفق بوده و نه نظام جمهوری اسلامی. اما متأسفانه ما تجربه جمهوری بدون پیشوند یا پسوندی که بر اساس آزادی و استقلال انسان و دموکراسی پارلمانی و منشور جهانی حقوق بشر بنیاد گذارده شده باشد را نداریم. پس قضاوت درباره جمهوری اسلامی نباید با قضاوت درباره جمهوری که صفات آن را در بالا شمردیم یکی باشد و از خلط مبحث پرهیز کنیم.

داشتیم و از دست دادیم :

نویسنده مقاله «فرض غیر دموکراتیک بودن پادشاهی ناشی از ندانستن است» کوشش می‌کند از دیدگاه خود نظام پادشاهی پارلمانی را بیشتر توضیح دهد، پس چنین اضافه می‌کنند: « طبعاً مشروطه خواهان که بنده آن را پادشاهی پارلمانی می‌نامم به دنبال حکومتی پارلمان‌تاریسم با راس تشریفات پادشاهی هستم و نه نقشی تشریفات مثل ناپولیتانو در جمهوری ایتالیا یا گل در ترکیه. وگرنه نظام تک نفره سلطنتی دیکتاتوری است» آن گاه کمی دورتر چنین نتیجه می‌گیرند : نویسنده { منظور آقای پرچی زاده است } خواسته نظام پادشاهی پارلمانی (مانند آنچه در سوئد و نروژ و ...) را نقد کند «

اگر ما در جستجوی فردایی بهتر و برای میهنمان هستنم باید بدانیم که فقط یکی از عوامل آن فردای بهتر تعیین نوع نظام است. رژیم آینده ایران هرچه باشد پاسخ به سؤالات زیر از ضروریات امروز ماست. آیا اشکال از نظام‌ها می‌آید یا از و گفتار و کردار و زیستار ما؟ با دروغ‌های امثال ثابتی و سخنان ناروای سلطنت طلب‌ها به مخالفین، از جمله دکتر مصدق، وفاق ملی به دست نخواهد آمد. آقای کوشانم اگر اندرز من به آقای رضا پهلوی را فقط به عنوان یک پیشنهاد، برخاسته از انصاف، در فرآیند جستجوی منطقی رشد و تحول جامعه و مبتنی بر واقعیت‌های فرهنگی و تاریخی ما دریافت کنید مطمئن هستم در قضاوت خود تجدید نظر و از بکار بردن صفاتی مانند «تمامیت خواهی و داشتن ذات دیکتاتور» خودداری خواهید کرد. متأسفم از اینکه شما به جای پاسخ به استدلال‌های مندرج در مقاله و رد منطقی آن‌ها تهمت همفکری با خمینی را زدید. شما می‌توانید کماکان طرفدار نظام پادشاهی پارلمانی در ایران باشید، نظامی که هرگز در گذشته تاریخی ما نتوانست واقعیت پیدا کند و هیچ عقل سلیمی باور ندارد که در آینده چنین حاکمیتی میسر باشد. برگردیم به شصت و اندی سال قبل از این روزها. نیمه دوم سال‌های ۲۰ هجری در ایران را در نظر بگیرید سال‌هایی که قانون اساسی مشروطه تا حدی محترم شمرده می‌شد و علیرغم اینکه عمر دولت‌ها کوتاه بود اما مردم و جامعه از آزادی‌های لازم برای ابراز بیان و دفاع از حقوق خود برخوردار بودند و نه تنها امور مملکت می‌گردید بلکه یکی از مهم‌ترین اتفاقات ملی برای استقلال و دموکراسی یعنی ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران تحقق پیدا کرد؛ شاه سلطنت می‌کرد و دولت حکومت. آیا تاکنون از خود سؤال کرده اید چرا این روال ادامه پیدا نکرد؟ اگر ادامه پیدا می‌کرد وضعیت کنونی ما چگونه می‌بود؟ شاید مثل نروژ و انگلستان و بلژیک و ژاپن نمی‌شد. اما به این روزی که افتاده‌ایم، نمی‌افتادیم. فقط کمی «دانستن» لازم است تا بدانیم که با کمال تأسف امروز دیگر دیر شده است و ملت ایران به مدت ۶۰ ساعت نتوانست از حقوق و آزادی‌های خود بهرمنند گردد پس امروز نمی‌توان نظام پادشاهی پارلمانی سوئد و نروژ و ژاپن را به ایران صادر کرد. ما امکان آن را داشتیم اما متأسفانه از دست دادیم.

تکرار پیشنهاد :

نمادها برای آینده ایران از همین امروز به وجود می‌آیند و هر نماد بر اساس فعالیت‌ها و جان‌فشانی‌هایش و طبق رهنمودهای که به جامعه

ارائه می‌دهد و هزینه‌ای که متحمل می‌شود و ثوق مردم را کسب می‌کند .
نماد بایستی چشماندازی روشن از آینده جامعه ارائه دهد . گفته
می‌شود آقای رضا پهلوی در مورد نوع نظام آینده سکوت می‌کند . این
سکوت بی‌معنا نیست، این سکوت همان طلب نظام پادشاهی در ایران است.
کما اینکه سکوت در این باره اعتماد برانگیز نیست، آقای رضا پهلوی
اگر پادشاهی می‌خواهد باید به صراحت بگوید در این صورت همکاری
جمهوری‌خواهان با او فقط در شرایطی امکان‌پذیر است که یک اتحاد بزرگ
ملی با مشارکت همه نیروهای جمهوری‌خواه و غیره جمهوری‌خواه فراهم
گردد. اما اگر اعتقادی به نظام پادشاهی ندارد پس در کنار
جمهوری‌خواهان قرار گیرد و آن را به روشنی بیان کند، این سکوت یا
عدم شفافیت اخلاق سیاسی انسان محترم را مورد خدشه قرار می‌دهد و
چنین می‌شود گمان برد که او از برخی از جمهوری‌خواهان که به دنبال
وفاق ملی هستند را برای رسیدن به هدف خود سوءاستفاده می‌کند. این
سکوت بالقوه تضعیف‌کننده حرکت به سوی وفاق ملی برای انحلال جمهوری
اسلامی است بر اساس چنین استدلالی است که پیشنهاد من به آقای رضا
پهلوی منطقی پیدا می‌کند. پیشنهادی که اصلاً جنبه شخصی ندارد، بلکه
بر اساس ادله تاریخی و شرایط اجتماعی و فرهنگی و در فرآیند رشد و
تحول جامعه است و میدانم که برخی را خوش نمی‌آید . از سوی دیگر
خاطرنشان می‌کنم که این پیشنهاد هیچ به مفهوم نادیده گرفتن طرز
تفکر عده‌ای از هم‌میهنان گرامی که طرفدار رژیم پادشاهی هستند
نمی‌باشد و من برای اندیشه آن احترام قایل هستم و حرف من تنها
برای شفافیت و یک پیشنهاد از روی خیرخواهی و میهن دوستی است .
زیرا اعتقاد دارم حتی نظام پادشاهی پارلمانی نیز در ایران انجام
پذیر نمی‌باشد . اگر هم تحت شرایطی به انجام برسد عمرش کوتاه مدت
خواهد بود و به نفع تحول آینده جامعه ما نیست. اما اگر شاهزاده
تمایل خود را به جمهوری اعلام کند بسیاری از سدها و مشکلات در میان
اپوزیسیون ملی و سکولاریسم ایران برطرف خواهد شد.

امروز همه ما در شرایطی هستیم که باید کوشا باشیم تا یک قانون
اساسی فکر شده و مترقی که در آن آزادی اندیشه و بیان برای همه کس
به طور روشن در نظر گرفته شده باشد و جدایی دین و دولت یا
سکولاریسم یا لائسیته با شفافیت کامل تصریح شود و سندی را تدوین
کنیم که در جهت حفظ منافع و تأمین نیازهای انسانی همه اقوام
ایرانی در چارچوب تمامیت ارضی و استقلال ایران باشد.

پرسش سه :

در خواست از آقای رضا پهلوی شنبه ، 16 اردیبهشت 1391 ، 02:53

با درود به آقای قاسمی گرامی،

درست است که شرایط اجتماعی ایران قابلیت باز تولید استبداد را دارد. و همچنین، راست است که؛ نظام پادشاهی در ذات خود تبعیض گراست. آقای قاسمی، شما با درخواست از آقای رضا پهلوی مبنی بر صرف نظر کردن وی از اندیشه سیاسی خود، دور نمای بسیار جذابی از سپهر سیاسی ایران ترسیم نموده اید. به راستی اگر چنین شود، مانع بزرگی از سر راه دموکرات‌های لاییک برداشته خواهد شد. اما متأسفانه این پیشنهاد بنظر یک آرزو میاید تا یک راه حل واقع بینانه. همانطور که شما اشاره کردید پادشاهی خواهی در عرصه سیاسی ایران واقعیت ایست انکار ناپذیر و مانعی برای ائتلاف سکولار دموکرات‌ها، در اینصورت، حذف صورت مسئله، آنهم با آرزوهایی خوب، دردی را دوا نمیکند. نگارنده این سطور که خود یک دموکرات- لائیک و جمهوری خواه میباشد، از پیشگامانی نظیر آقای قاسمی توقع دارد که بجای آرزو تدابیر واقع بینانه‌ای ارائه دهند.

با احترام مهر داد فر

پاسخ :

آقای مهرداد فر با سپاس از شما، آنچه نوشته شده یک درخواست نیست بلکه یک پیشنهاد بود، من در شرایطی نیستم که از ایشان درخواستی بکنم. نویسنده این سطور نیز مانند شما و شاید هزاران نفر دیگر در جستجوی راه حلی در این شرایط سخت اسفبار و پیچیده برای میهنمان هست. در بخشهای بعدی این سلسله مقالات راه‌هایی را که به نظرم درست و عملی می‌رسند ارائه خواهم کرد. راه‌هایی که به همفکری و عقل استدلالی و اندیشه واقع‌گرایانه‌ی دیگر فعالان سیاسی نیاز دارند تا بتوانند عملی شوند.

پیشنهاد آقای امید:

چهارشنبه، 20 اردیبهشت 1391، 22:48

آقای قاسمی گرامی جمهوریخواهان اعم از سوسیال و لیبرال باید خود را قوی کنند و از پراکندگی دست بردارند و یک یا چند چهره معتدل و مدرن ولی جذاب و قوی از نظر فکری و هوش سیاسی را به عنوان رهبر برگزینند و نکته مهم اینکه به سازماندهی نیروها در درون کشور

اهمیت دهند. [xiv]

پاسخ :

با خواندن این مطلب حتماً روشن می‌شود که با پیشنهاد شما صددرد موافقم. باور بفرمایید در این زمینه کوشش می‌کنم و از شما می‌خواهم در کنار ما باشید .

Farhang.ghassem@cogefi.com">Farhang.ghassem@cogefi.com

□□□□ □□□□

25/05/2012

paris

[i]

http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&;view=article&id=7584:2012-04-27-16-29-55&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75

[ii]

http://www.ranginkaman.org/v1/index.php?option=com_content&;view=article&id=7771:2012-05-12-23-26-25&catid=34:politique

[iii]

« پادشاهی، بالذات ناقض حقوق بشر است » Radio Koocheh »

<http://radiokoocheh.com/article/161429>

<http://balatarin.com/permlink/2012/5/13/3023844>

http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&;view=article&id=7780:2012-05-13-16-15-12&catid=34:politique

<http://www.azadegi.com/link/2012/05/13/202946>

[iv]

http://www.ranginkaman.org/v1/index.php?option=com_content&;view=article&id=7584:2012-04-27-16-29-55&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75

[v]

http://www.ranginkaman.org/v1/index.php?option=com_content&;view=article&id=7771:2012-05-12-23-26-25&catid=34:politique

[vi]

<http://www.newsecularism.com/2012/05/02.Wednesday/050212.Farhang-Ghassemi-A-republican-independant-front.htm>

[vii]

http://www.jjdli.com/fa/index.php?option=com_content&;view=article&id=1039

[viii]

http://www.ranginkaman.org/v1/index.php?option=com_content&;view=article&id=3824:2011-04-05-21-47-52&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75

[ix]

http://www.ranginkaman.org/v1/index.php?option=com_content&;view=article&id=4202:2011-05-09-17-20-17&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75

[x]

http://www.ranginkaman.org/v1/index.php?option=com_content&;view=article&id=7584:2012-04-27-16-29-55&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75

[xi]

kooshanmad@gmail.com">kooshanmad@gmail.com

□□□□

[xii]

<http://radiokoocheh.com/article/161589>

[xiii]

[http://www.rangin-](http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&;view=article&id=7584:2012-04-27-16-29-55&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75)

[kaman.org/v1/index.php?option=com_content&;view=article&id=7584:2012-04-27-16-29-55&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75](http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&;view=article&id=7584:2012-04-27-16-29-55&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75)

[xiv]

[http://www.rangin-](http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&;view=article&id=7584:2012-04-27-16-29-55&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75)

[kaman.org/v1/index.php?option=com_content&;view=article&id=7584:2012-04-27-16-29-55&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75](http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&;view=article&id=7584:2012-04-27-16-29-55&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75)